

A Review of *Nāṣir al-Dīn al-Ālbānī*'s View on the Prohibition of *Tawassul* (Recourse) to the Living and Dead People*

Research Article

Emamatpajouhi,
Twelfth year, vol. 1
spring & summer & winter 2022
DOI: 10.22034/
jep.2021.241889.1212
jep.emamat.ir



Mustafa Salehi Ardakani¹/ Ali Salehi Ardakani²

Abstract:

The permissibility of *Tawassul* (recourse) as a legitimate doctrine is basically accepted by all Islamic sects, although a variety of ideas are found concerning some of its *Maṣāḍīq* (extensions). There are three extensions of recourse that are entirely agreed upon, namely proximity to Allah (SWT) through having recourse to the divine names and attributes, to the righteous deeds, and to the prayers of the alive righteous. Following *Ibn Teymīyah*, the majority of *Salafīs* consider the recourse to the dead people as absolutely forbidden and an example of *Bid'ah* (innovation). Furthermore, they reject and consider an extension of *Shirk* (polytheism) the recourse to living beings' essence, position, and dignity.

Since the majority of Muslims have objected to the mentioned perspective, some contemporary *Salafi* experts have tried to substantiate their point of view and respond to the opponents' objections. Emphasizing the views of *Nāṣir al-Dīn al-Ālbānī*, the arguments of this group have been criticized in this study, and the inadequacy of which has been substantiated. The approach of the article is to examine the *Isnāds* (chains of transmission) and the *Dilalah* (signification) of available *Aḥādīth* (traditions) regarding *Tawassul*, which have been cited by the opponents and supporters. Proving the legitimacy of *Tawassul*, even on the basis of the sources accepted by the *Salafīs*, can make preliminaries to reduce the disputes of opinions that have necessitated long-standing religious conflicts as well as the misuses of contemporary *Takfīrī* movements so far.

Keywords: *Nāṣir al-Dīn al-Ālbānī*, *Tawassul* (Recourse), Recourse to the Essence, Extensions of Recourse, Contemporary Salafists

*Date of receipt: 12/11/2022, Date of acceptance: 28/02/2023

1. Corresponding author; Ph.D. University of Religions and Denominations, Qom, Iran, tahatooba@gmail.com
2. M.A. Candidate, University of Qom, Qom, Iran

دراسة ونقد لوجهة نظر ناصر الدين الألباني المبنية على حرمة التوسل بالأحياء والأموات*

مصطفى صالحى أردكاني (المؤلف)^١ / علي صالحى أردكاني^٢

الخلاصة:

يعدّ أصل جواز التوسل بعنوان عقيدة مسموح بها، مقبولاً عند فرق المسلمين جميعاً، لكنهم يختلفون في الرأي بشأن بعض جزئيات مصاديقه. ويمكن ذكر ثلاثة أمثلة على مصاديق التوسل المتفق عليها: التقرب إلى الله من خلال التوسل بأسمائه وصفاته، والتوسل بالأعمال الصالحة، والتوسل بدعاء الصالحين حال حياتهم.

التوسل بالموتى عند معظم السلفية، تبعاً لابن تيمية، يعدّ حراماً مطلقاً، ويرويه مصداقاً للبدعة، كما يرون التوسل بالأحياء، ذواتهم، وجاههم، ومقامهم مرفوضاً، ومصداقاً للشرك. وبسبب مخالفة عامّة المسلمين لهذا الموقف حاول بعض أصحاب الرأي والنظر من السلفيين المعاصرين الاستدلال على رأيه، والرد على اعتراضات مخالفيه. وهذه المقالة اشتملت على مناقشة ونقد أدلة هذه الجماعة، بالتركيز على آراء ناصر الدين الألباني، وأثبتت قصور أدلتهم هذه. وتضمّنت البحث الدلالي والسندي لروايات التوسل التي استند عليها المعارضون والمؤيدون.

وإثبات مشروعية التوسل اعتماداً على المصادر المقبولة عند السلفية، يمكن أن يكون ممهداً لتقليل اختلافات الرأي، التي جرت إلى نزاعات مذهبية قديمة، وتسببت في سوء استغلال التيارات التكفيرية المعاصرة.

الكلمات الرئيسية: ناصر الدين الألباني، التوسل بالذات، مصاديق التوسل، التوسل، السلفيون.

* تاريخ الاستلام: ١٢ نوفمبر ٢٠٢٢م. تاريخ القبول: ٢٨ فبراير ٢٠٢٣م.

١. طالب دكتوراه بجامعة الأديان و المذاهب، محافظة قم، إيران tahatooba@gmail.com

٢. طالب ماجستير بجامعة قم، محافظة قم، إيران.

نقد و بررسی دیدگاه ناصرالدین البانی مبنی بر حرمت توسل به زندگان و اموات*

مصطفی صالحی اردکانی^۱ / علی صالحی اردکانی^۲

مقاله پژوهشی

دوفصلنامه علمی-پژوهشی
امامت پژوهی، سال دوازدهم
شماره اول، شماره پیاپی ۳۱
بهار و تابستان ۱۴۰۱
صفحه ۲۳۷ - ۲۶۸

jep.emamat.ir

DOI:10.22034/jep.2021.241889.1212



copyright © the authors

چکیده

اصل جواز توسل به عنوان آموزه‌ای مشروع، مورد قبول تمام فرق اسلامی است؛ اما درباره پاره‌ای از مصادیق آن اختلاف نظر وجود دارد. سه مورد از مصادیق مورد اتفاق توسل بدین شرح است: تقرب به خدا با توسل به اسماء و صفات الهی، توسل به اعمال صالح، و توسل به دعای صالحان در حال حیات ایشان. از میان مذاهب اسلامی، عموم سلفیان، با تبعیت از ابن تیمیه، توسل به اموات را مطلقاً ممنوع و مصداق بدعت می‌دانند و درباره زندگان نیز توسل به ذوات و جاه و مقام ایشان را مردود و از مصادیق شرک دانسته‌اند.

با توجه به مخالفت عموم مسلمانان با این موضع، برخی از صاحب نظران معاصر سلفی سعی در مستدل کردن دیدگاه خود و پاسخ به اعتراض مخالفان داشته‌اند. در این مقاله ادله این گروه، با تأکید بر دیدگاه‌های ناصرالدین البانی، مورد نقد و بررسی قرار گرفته و ناکافی بودنشان مستدل شده است. رویکرد مقاله، بررسی دلالتی و سندی روایات مربوط به توسل است که مورد استناد مخالفان و موافقان بوده است. اثبات مشروعیت توسل، حتی بر اساس مصادر مورد قبول سلفیان، می‌تواند زمینه ساز کاستن اختلاف نظرهایی شود که درگیری‌های مذهبی دیرین و سوء استفاده جریان‌های تکفیری معاصر را در پی داشته است.

کلیدواژه‌ها: ناصرالدین البانی، توسل به ذات، مصادیق توسل، توسل، سلفیان معاصر.

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۷/۰۸/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۷/۱۲/۰۹.

۱. دکترای تخصصی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران (نویسنده مسئول) tahatooba@gmail.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد، دانشگاه قم، قم، ایران.

مقدمه

توسل آموزه‌ای است که علاوه بر شیعیان، عموم اهل سنت نیز به آن اعتقاد دارند و آثار متعددی درباره‌ی دفاع از مشروعیت و مطلوبیت آن و پاسخ به شبهات منکران تألیف کرده‌اند.^۱ در این میان گروهی از مسلمانان، که عموماً از ابن تیمیه متأثرند^۲، بعضی از مصادیق توسل را شرک و برخی را مصداق شرک اکبر دانسته‌اند^۳؛ و این‌گونه، زمینه‌ساز بروز اختلافات و دشمنی‌هایی گسترده و گاه، خونریزی‌های تأسف بار در میان مسلمانان شده‌اند. بنابراین، اعتقاد به مشروعیت توسل یا انکار آن، از موارد اختلاف میان شیعیان و اهل سنت نیست؛ بلکه دیدگاهی مناقشه‌برانگیز میان عموم مسلمانان و اقلیتی از ایشان است که به مرجعیت فکری ابن تیمیه باور دارند. از سوی دیگر، با توجه به این‌که مخالفان، دست‌کم برخی از مصادیق توسل را بی‌اشکال می‌دانند^۴، لازم است پیش از بررسی تفصیلی ادله، محل نزاع به درستی تبیین شود.

در این مقاله، ضمن بیان معنای لغوی و اصطلاحی «توسل»، به بررسی موارد وفاق و اختلاف هر دو گروه و سنجش دلایل محققان سلفیت علمی معاصر، با تأکید بر آرای ناصرالدین البانی، خواهیم پرداخت. این تأکید از سویی، ناشی از اهمیت و مرجعیت علمی البانی و از سوی دیگر، به خاطر پرداختن تفصیلی او به محل مناقشه است.

دیدگاه مخالفان توسل، از سوی محققان مذاهب مختلف اسلامی و در قالب

۱. برای نمونه، ر.ک: الغماری، سید عبدالله بن صدیق، إتحاف الأدکیاء بجواز التوسل بالأبیاء والأولیاء و إرغام المبتدع الغبی بجواز التوسل بالنبی؛ السقاف، حسن بن علی، بهجة الناظر فی التوسل بالنبی الطاهر؛ النبهانی، یوسف بن إسماعیل، شواهد الحق فی الاستغاثة بسید الخلق؛ بداقی، ملا محمد، القول الواضح فی التوسل بالرجل الصالح؛ الکوثری، محمد زاهد، محق القول فی مسئله التوسل؛ الداجوی، حمدالله جان، البصائر لمنکری التوسل بأهل المقابر و... .

۲. النبهانی، یوسف بن إسماعیل، شواهد الحق فی الاستغاثة بسید الخلق، ص ۷۴.

۳. البانی، ناصرالدین، التوسل أنواعه و أحكامه، ص ۲۳.

۴. عیسی حسین، عبدالباسط، التوسل الممنوع، ص ۱.

مقالات و کتب متعددی بررسی و نقد شده است؛ اما بررسی‌های متمرکز و مبتنی بر مبانی، مصادر و پیش‌فرض‌های سخت‌گیرانه سلفیان همچنان کم‌تعداد است. مقاله حاضر، که بر شخصیت مرجع و تأثیرگذاری چون البانی متمرکز است، تلاشی متواضع برای هر چه غنی‌تر ساختن تحقیقات این حوزه است.

معناشناسی «توسل»

معنای لغوی

توسل در لغت از مادهٔ وسل (قربة) و به معنای تقرب جستن است. در معجم تهذیب اللغة آمده است:

الوسيلة: الوصلة والقربى... و يقال: توَّسل فلان إلى فلان بوسيلة، أي تسبَّب إليه بسبب و تقرب إليه بحرمة آصره تعطفه (تعطفه) عليه.^۱

چنان‌که ملاحظه می‌شود، ازهری، وسیله را به معنای پیوند و نزدیکی دانسته است؛ در نتیجه، فعلِ توسل به معنای تقرب جستن است. توسل کردن کسی به کسی دیگر، به این معناست که از چیزی - وسیله - برای نزدیک شدن و جلب توجه او استفاده کند.

به شهادت العین: «توسلت إلى فلان بكتاب أو قرابة، أي تقربت إليه...»^۲، توسل به شخص، به معنای نوعی تقرب جستن به اوست که با واسطهٔ امری تأثیرگذار صورت می‌پذیرد. این واسطه می‌تواند توصیه‌نامه، نسبت و رابطهٔ رحمی و یا سبب دیگری باشد.

معنای اصطلاحی

با بررسی مصادیق مورد اتفاق توسل میان مسلمانان، چنان‌که در ادامه نیز خواهد

۱. ازهری، محمد بن احمد، معجم تهذیب اللغة، ۴۸/۱۳.

۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، ۱۹۵/۳.

آمد، روشن می‌شود که معنای مصطلح و مورد مفاهمه ایشان، قرابت زیادی با معنای لغوی دارد. توسل به انبیا، ائمه و عموم اولیا و صالحان که در میان بسیاری از فرق مسلمان رایج است؛ همانند توسل به اعمال صالح و اسماء و صفات الهی، به معنای واسطه قرار دادن آنان میان توسل‌کننده و خداست تا به واسطه دعای ایشان و یا با توجه به مقام و ذات پاکشان، توسل‌کننده را مورد نظر خویش قرار دهد و حاجتش را برآورد. بدیهی است که این واقعیت، برای اثبات مشروعیت انواع توسل کافی نیست. مهم آن است که روشن شود شارع مقدس کدام مصادیق توسل را اجازه و یا مورد تشویق و تأکید قرار داده است.

مصادیق مورد اتفاق توسل

حتی سلفیان نیز حداقل سه مورد از مصادیق توسل را مشروع می‌دانند:

۱. توسل به اسماء و صفات الهی؛

۲. تقرب به خدا با توسل به اعمال صالح؛

۳. توسل به دعای صالحان در حال حیات ایشان.

در نتیجه، موارد اختلافی میان عموم مسلمانان و ایشان عبارتند از:

۱. توسل به پیامبر ﷺ - یا صالحان - بعد از وفات ایشان (اعم از توسل به ذات و مقام و یا توسل به دعای ایشان).

۲. توسل به ذوات و مقام پیامبر ﷺ - و صالحان - در زمان حیات آن‌ها.^۱

اختلافات موجود، ناشی از یکی از موارد ذیل است:

الف. مناقشه در میزان دلالت روایاتی که بر صحت سندی آن‌ها اتفاق نظر وجود دارد.

ب. اختلاف نظر و مناقشه در اعتبار سندی روایات حاکی از جواز توسل به ذات پیامبر ﷺ در زمان حیات ایشان و بعد از وفات.

۱. عیسی حسین، عبدالباسط، التوسل الممنوع، ص ۴؛ ابن تیمیه، أحمد بن عبدالحلیم، قاعدة جلیلة في التوسل والوسيلة، ص ۳۵.



ج. شبهاتی از قبیل قطع رابطه اموات با زندگان و عدم توان ایشان بر تأثیرگذاری. السقف مورد دیگری را نیز اضافه کرده است. از نگاه او، مخالفان توسل گاه با برشمردن اشتباهات و آرای فاسد طرف داران توسل (مخصوصاً صوفیه)، دیدگاه‌های صحیح را نیز، بدون ارزیابی منصفانه، بر آرای فاسد حمل می‌کنند.^۱ توجه به این نکته نیز لازم است که سلفیانی؛ چون البانی، منکر امکان تأثیر غیراستقلالی ذوات صالحان نیستند؛ مشکلی که بر آن اصرار دارند، عدم مشروعیت چنین توسلی - توسل به ذات - است؛ یعنی با توجه به این ادعا که دلیلی بر تشریح چنین توسلی در دست نیست، اعتقاد به مشروعیت آن را مصداق بدعت دانسته‌اند.^۲

موضع برگزیده و مورد عمل و اعتقاد ما، که برآمده از تعالیم ائمه هدی علیهم‌السلام است، جواز، بلکه استحباب توسل به دعای صالحان و ذوات ایشان، در زمان حیات و بعد از وفات ایشان است؛ اما با توجه به این که نمی‌توان در مقام احتجاج با مخالفان، مخصوصاً سلفیان، از منابع اختصاصی تشیع بهره برد، می‌کوشیم مبتنی بر آثار مورد قبول ایشان مدعای خویش را مستدل سازیم. تکیه ما در مباحث پیش رو، توسل به ذات پاک پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در زمان حیات و بعد از وفات ایشان است. این مباحث راه را برای رسیدن به دیدگاه نهایی در مورد حکم توسل به سایر اولیا و صالحان هموار می‌سازد.

مصادیق مورد اختلاف توسل

۱. توسل به ذوات صالحان و مقام ایشان در زمان حیات

چنان‌که اشاره شد، مخالفان توسل مدعی هستند که توسل به ذوات - اعم از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سایرین - در زمان حیات ایشان به دلیل عدم تشریح،

۱. السقف، حسن بن علی، مجموع رسائل السقف، ص ۳۳۷.

۲. البانی، ناصرالدین، التوسل أنواعه و أحكامه، ص ۱۴۶-۱۴۷؛ آل‌الشیخ، صالح بن عبدالعزیز، هذه مفاهیمنا، ص ۳۹.

مصداق بدعت است؛ وگرنه اگر دلیلی بر مشروعیت آن از سوی شارع رسیده باشد، محذوری در اعتقاد به آن وجود ندارد. این ادعا اگرچه ممکن است نوعی عقب نشینی از دیدگاه افراطی اولیه ایشان باشد، اما به هر حال دیگر نمی‌توان با استدلال‌هایی عقلی از قبیل این‌که: اعتقاد به تأثیر ذوات صالحان در ذیل اراده الهی است، به مواجهه با ایشان پرداخت؛ چراکه دست‌کم عالمی سلفی چون البانی منکر این واقعیت نیست. در این راستا تنها راه، بررسی ادله و شواهد نقلی مرتبط است.

یکی از روایات مشهور و قابل توجه که مورد احتجاج مخالفان و موافقان قرار گرفته، روایت عثمان بن حنیف است که با عنوان «روایت رجل ضریر» (مرد نابینا) شناخته می‌شود. این حدیث از طرق متفاوتی نقل شده که در مجموع از قوت سند برخوردار و قابل اعتماد است. در ادامه به بررسی سندی و دلالتی برخی از طرق آن می‌پردازیم.

روایت عثمان بن حنیف

عثمان بن حنیف روایت کرده است:

مرد نابینایی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! از خدا بخواه که مرا شفا دهد. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «اگر بخواهی دعا می‌کنم و اگر بخواهی به تأخیر می‌اندازم که برای تو بهتر است.» مرد نابینا گفت: دعا کن! پس پیامبر به او امر کرد که به نیکویی وضو بگیرد، دو رکعت نماز به جا آورد و آنگاه خدا را به این دعا بخواند: «خدایا! من از تو می‌خواهم و به واسطه پیامبرت، پیامبر رحمت، به تو رو می‌آورم. ای محمد! من به واسطه تو به خدا رو می‌آورم که حاجتم را روا کنی. خدایا! او را شفیع من قرار بده / شفاعت او را در حق من بپذیر.»^۱

... حدثنا عثمان بن عمر، أخبرنا شعبة، عن أبي جعفر، قال: سمعت عمارة بن خزيمة، يحدث عن عثمان بن حنیف، أن رجلاً ضریر البصر أتى النبي ﷺ، فقال: أدع الله أن

سند روایت

عموم علمای اهل سنت این حدیث را صحیح دانسته‌اند. از سلفیان نیز البانی سند این حدیث را جید، حسن دانسته و بعد از بررسی برخی مناقشات صورت گرفته پیرامون روایت، تصریح کرده است که: «علی هذا، فالإسناد جید لا شبهة فيه»؛ سند خوب است و اشکالی ندارد. رفاعی^۲ نیز سند این حدیث را صحیح می‌داند.^۳ حاکم نیشابوری روایت را بنا بر مبنای شیخین (بخاری و مسلم) صحیح دانسته است.^۴ ترمذی نیز آن را «حسن صحیح»^۵ برآورد کرده است.^۶ به شهادت شعب ابی ذریه، طرق دیگر این روایت نیز معتبر است.^۷

یعاذینی، قال: إن شئت دعوت لك، وإن شئت أخرجت ذاك، فهو خير. فقال: ادعه، فأمره أن يتوضأ، فيحسن وضوءه، ويصلي ركعتين، ويدعو بهذا الدعاء: اللهم إني أسألك، وأتوجه إليك بنبيك محمد نبي الرحمة، يا محمد، إني توجهت بك إلى ربي في حاجتي هذه، فتقضي - لتقضي - لي، اللهم شفعه في؛ ابن حنبل، أحمد، المسند، ۴۳۱/۱۵.

۱. البانی، ناصرالدین، التوسل أنواعه و أحكامه، ص ۶۹.

۲. از عالمان سرشناس سلفی معاصر سوریه بود که کتاب التوصل إلى حقيقة التوسل او، مورد توجه و استناد مخالفان توسل از جمله البانی است.

۳. الرفاعی، محمد نسیب، التوصل إلى حقيقة التوسل، ص ۲۳۷.

۴. حاکم النیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ۴۵۸/۱.

۵. اصطلاحی حدیثی است که معانی متعددی برای آن ذکر شده است؛ از جمله: حدیثی که اسنادش حسن و متنش صحیح باشد؛ رک: الطحان، محمود، تیسیر مصطلح الحدیث، ص ۴۹.

۶. الترمذی، محمد بن عیسی، السنن، ۵۶۹/۵.

۷. حدثنا روح، قال: حدثنا شعبة، عن أبي جعفر المدني، قال: سمعت عمارة بن خزيمة بن ثابت، يحدث عن عثمان بن حنيف، أن رجلاً ضربيراً أتى النبي ﷺ، فقال: يا نبي الله، ادع الله أن يعافيني، فقال: إن شئت أخرجت ذلك، فهو أفضل لأخرتك، وإن شئت دعوت لك. قال: لا بل ادع الله لي. فأمره أن يتوضأ، وأن يصلي ركعتين، وأن يدعو بهذا الدعاء: اللهم إني أسألك وأتوجه إليك بنبيك محمد ﷺ نبي الرحمة، يا محمد إني أتوجه بك إلى ربي في حاجتي هذه فتقضي، وتشفعني فيه، وتشفعه في قال: فكان يقول هذا مراراً. ثم قال بعد: أحسب أن فيها: أن تشفعني فيه. قال: ففعل الرجل، فبرأ ارنؤوط: إسناده صحیح علی شرط الشيخین؛ سندش بر مبنای شیخین، مسلم و بخاری، صحیح است.

حدثنا مؤمل، قال: حدثنا حماد يعني ابن سلمة، قال: حدثنا أبو جعفر الخطمي، عن

با این حال و علی رغم قوّت سندی این روایت، سلفیانی چون رفاعی و البانی در مدلول روایت خدشه کرده‌اند.

بررسی متن روایت

موافقان، دلالت روایت بر جواز توسل به ذات نبی مکرم اسلام ﷺ را کاملاً روشن می‌دانند. آنان تأویلات سلفیان را به این دلیل ناموجه دانسته‌اند که، مبتنی بر روایت، مرد نابینا شخص پیامبر ﷺ را مورد خطاب قرار داده و خدا را به او خوانده است و این‌که، اگر مورد توسل ذات مطهر رسول اکرم ﷺ نبود و توسل به ذات آن حضرت از مصادیق شرک اکبر بود، لازم بود پیامبر ﷺ به این واقعیت تصریح کرده و به مرد نابینا بیاموزد که خدا را به من نخوان! و یا این‌که مستقلاً برای او دعا کند و یا به او بیاموزد که از خدا بخواهد دعای پیامبرش را در حق او اجابت کند. از سوی دیگر، چون پیامبر ﷺ در صدد یاد دادن بوده، به همه قیود توجه داشته است و بیان نکردن آن‌ها (مثلاً شرط کردن توسل به دعای پیامبر، نه ذات مطهرش) به معنای عدم مداخلیت آن‌هاست.

نخستین شبهه البانی

البانی با تکیه بر قسمت اول روایت که مرد نابینا از رسول خدا ﷺ درخواست دعا کرده (فقال: ادع الله أن يعافيني)، ادعا کرده است که روایت ناظر به دعاست؛ پاسخ پیامبر ﷺ هم بر اساس درخواست سائل است که از پیامبر ﷺ برای شفای خویش طلب دعا می‌کند و توسل به دعای پیامبر ﷺ اشکالی ندارد. او همچنین ادعا کرده است که استدلال‌کنندگان به این روایت، عمداً قسمت اول آن را نادیده می‌گیرند تا مانع از فهم مقصود حقیقی روایت شوند.^۱

عمارة بن خزیمة بن ثابت، عن عثمان بن حنیف، أن رجلاً أتى النبي ﷺ قد ذهب بصره، فذكر الحديث.

ارنؤوط: اسناده جيد. ارنؤوط، شعيب، (جامع السننه و شروحه)،

http://hadithportal.com/chap9_bab478&book=11، ۲۱ شوال ۱۴۴۳ق.

۱. البانی، ناصرالدین، التوسل أنواعه و أحكامه، ص ۷۳.

پاسخ

الف. موافقان انکار نمی‌کنند که سائل، از رسول خدا ﷺ درخواست دعا کرده است؛ اما از نگاه ایشان آنچه در اینجا مهم است؛ تعلیم بعدی رسول خدا است. فرد ضریب شفای خود را از رسول خدا خواسته و ایشان به او تعلیم داده است که خدا را به ذات پیامبرش ﷺ بخواند. با در نظر گرفتن صراحت و تأکید قسمت دوم روایت مبنی بر توجه به ذات نبی مکرم اسلام ﷺ، باب هر گونه تأویل و تکلفی بسته می‌شود.

این تأکید را می‌توان در ضمن فقرات سه‌گانه ذیل مشاهده کرد:

۱. أتوجه إليك بنبيك محمد؛ به وسیله پیامبرت محمد ﷺ به تو توسل می‌کنم. این فقره بر توسل به ذات مبارک رسول اکرم ﷺ صراحت دارد.
۲. نبی الرحمة؛ این عنوان نیز شاهی است که تأکید بر ذات پاک پیامبر ﷺ است؛ همان ذاتی که رحمة للعالمین است.

۳. یا محمد، إني توجهت بك الی ربی؛ مخاطب قرار دادن رسول اکرم ﷺ با این صراحت به این معناست که رسول خدا ﷺ به مرد نابینا، توسل به ذات مبارک خویش را آموخته است.^۱

در روایت نیامده است که «أتوجه اليك بدعاء نبيك» یا «یا محمد إني توجهت بدعائك إلی ربی»؛ بلکه تکیه کلام به ذات پاک پیامبر ﷺ و جایگاه رفیع اوست. ب. توسل به ذات پیامبر ﷺ و دعا، قابل جمع هستند. پیش فرض البانی این است که چون مطابق با ابتدای روایت، پیامبر ﷺ فرموده است: دعایی به تو می‌آموزم، پس کل جریان درباره توسل به دعای پیامبر ﷺ است (از اقسام مورد قبول توسل نزد سلفیان) و در غیر این صورت، صدر و ذیل روایت با هم تناسبی ندارند. اما واقعیت این است که آموختن دعا غیر از توسل به دعاست. پیامبر ﷺ به فرد نابینا آموخت که در دعای خویش به ذات پاک ایشان متوسل شود و بگوید: خدا یا! به پیامبر رحمت را روا کن؛ ای محمد! من به تو رو می‌آورم که حاجتم روا شود.

۱. سبحانی، جعفر، التوسل مفهومه و أقسامه و حکمه، ص ۷۰.

دومین شبهه البانی

علمایی چون بیهقی، جریان شفا یافتن مرد نابینا را مصداقی از معجزه و دعای مستجاب پیامبر ﷺ دانسته‌اند و برای همین آن را در کتب دلائل النبوه روایت کرده‌اند.^۱

پاسخ

الف. شفا یافتن مرد بیمار به واسطه جاه و مقام پیامبر ﷺ نیز مصداقی از معجزه و دلیلی بر نبوت ایشان است و ممکن است علما به این اعتبار آن را در کتب دلائل النبوه آورده باشند! شاهد این بیان این است که بیهقی عنوان روایت این باب را نه «تعلیم دعا به مرد نابینا از سوی پیامبر ﷺ»، بلکه «تعلیم دادن عملی به مرد نابینا از سوی پیامبر ﷺ که باعث شفایش شد» قرار داده است؛ در حالی که باب بعد از آن را به صراحت «تعلیم دادن دعایی به عایشه از سوی پیامبر ﷺ...» عنوان کرده است.^۲

ب. چنان‌که پیش‌تر نیز گذشت، دعا کردن با توسل به جاه و منزلت پیامبر ﷺ، به این شکل که فرد در قالب دعا، خدا را به جاه و مقام پیامبرش بخواند، قابل جمع است.

سومین شبهه البانی

اگر توسل مرد نابینا به ذات یا مقام و حق پیامبر ﷺ باشد، باید هر کس که به ایشان و مقام و قربشان توسل می‌کند؛ مانند مرد ضریر مورد اجابت قرار گیرد؛ حال آن‌که بی‌شک در موارد زیادی چنین امری رخ نداده است.^۳

پاسخ

این شبهه را می‌توان به دو صورت پاسخ داد:

الف. اگر این اشکال وارد باشد، آموزه‌های قران کریم نیز دستخوش تشکیک

۱. البانی، ناصرالدین، التوسل أنواعه و أحكامه، ص ۷۳.

۲. بیهقی، احمد بن الحسین، دلائل النبوة، ۱۶۶/۶.

۳. البانی، ناصرالدین، التوسل أنواعه و أحكامه، ص ۷۴.

خواهد شد؛ مثلاً آیه شریفه می‌فرماید: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»؛ بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را. آیا می‌توان به این بهانه که بسیاری از افراد در موارد متعددی خدا را خوانده و به درگاه او تضرع کرده‌اند، اما دعایشان اجابت نشده، در صدق وعده خداوند تردید کرد؟!

ب. جواب حلی نیز این است که دعا و توسل، مقتضی تأثیرند نه تمام علت آن؛ به دیگر سخن، همان‌طور که تأثیر دعا منوط به فراهم بودن شرایط یا نبودن موانعی است، تأثیر توسل نیز می‌تواند مشروط به شرایط و مصالحی باشد.

چهارمین شبهه البانی

عبارت «اللهم شفعه في» را جز به این صورت که: خدایا! دعای پیامبر ﷺ را در حق من اجابت کن، نمی‌توان فهمید؛ پس موضوع روایت، دعای پیامبر ﷺ است نه توسل به ذات او. البانی روی این شبهه تأکید مضاعفی کرده و مدعی است در صورتی که موضوع روایت توسل به ذات پیامبر ﷺ باشد، این عبارت کاملاً بی‌معناست!

پاسخ

عبارت «شفعه في»؛ یعنی شفاعت او را در حق من بپذیر! حال با توجه به این که مرد نابینا، پیامبر ﷺ را واسطه و شفیع خود قرار داده، چه اشکالی دارد که بعد از شفیع قرار دادن، از خدا بخواهد این شفاعت را بپذیرد؟! به عبارت دیگر، پیامبر ﷺ به مرد نابینا تعلیم داده که او را - نه دعای او - شفیع و واسطه قرار دهد، آنگاه از خدا بخواهد این شفاعت را بپذیرد.

پنجمین شبهه البانی

این روایت را نمی‌توان به معنای جواز توسل به ذات پیامبر ﷺ و یا صالحان دانست؛ زیرا چنین شیوه‌ای به هیچ وجه در میان اصحاب سابقه نداشته و توسل مورد عمل ایشان همان درخواست دعا بوده است. پس روایتی را که تاب دو معنا

دارد، باید به همان معنایی که هنگام صدور فهمیده می‌شده، تفسیر کرد.

پاسخ

الف. روایت، ظهور در توسل به ذات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارد و حمل کلام به معنای خلاف ظاهر، نیازمند قرینه است. به بیان دیگر، این روایت خود دلیل روشنی بر وجود این نوع توسل در زمان حیات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

ب. این ادعا (که در زمان رسول اکرم، مفهوم رایج و مورد مفاهمه از توسل، صرفاً همان توسل به دعا و اعمال صالح و... بوده) به وسیله روایات دیگری نقض می‌شود. در این زمینه روایت توسل و استسقای خلیفه دوم به عباس بن عبدالمطلب؛ چون از طریق بخاری نقل شده، اهمیت ویژه‌ای دارد.

متن روایت استسقای عمر به عباس

بخاری به سند خویش از انس نقل کرده است:

هرگاه قحطی رخ می‌داد، عمر بن خطاب به وسیله عباس بن عبدالمطلب از خدا طلب باران می‌کرد و می‌گفت: خدایا! ما به پیامبر تو توسل می‌کردیم و بر ما باران می‌فرستادی و (حال) به عموی او توسل می‌کنیم؛ پس بر ما باران ببار. (راوی) گوید: و باران می‌بارید.^۱

سند روایت

با توجه به اعتبار و جایگاه بخاری نزد اهل سنت و سلفیان، این روایت نزد ایشان از اعتبار لازم برخوردار است. نسیب الرفاعی در این باره گفته است: «این روایت بی‌شک صحیح است، و مگر می‌توان در صحت روایات بخاری تردید کرد؟!»^۲

۱. البخاري في صحيحه: حدثنا حسن بن محمد حدثنا محمد بن عبد الله الأنصاري قال حدثني أبي عبد الله المثني عن ثمامة بن عبد الله بن أنس عن أنس: كان عمر بن الخطاب إذا قحطوا استسقى بالعباس بن عبد المطلب و قال: اللهم إنا كنا نتوسل إليك بنينا فستقينا و أنا نتوسل إليك بعم نبينا فاستقنا. قال: فيسقون؛ بخاری، محمد بن اسماعیل، صحيح البخاري، ۲/۲۷.

۲. الرفاعي، محمد نسيب، التوصل إلى حقيقة التوسل، ص ۲۶۱.

دلالت روایت: مناقشه البانی و الرفاعی

الرفاعی و البانی در اینجا نیز دست به دامن تأویل شده و توسل به عباس را به معنای درخواست دعای باران از سوی او دانسته‌اند؛ به این بیان که خلیفه دوم از عباس خواسته که از خدا طلب باران کند! و این از مصادیق توسل مشروع؛ یعنی همان درخواست دعا از سوی صالحان است.^۱

البانی، بدون مناقشه در سند حدیث، با تکیه بر این اصل که خطابات شرعیه یکدیگر را تفسیر می‌کنند، به روایات استسقا در زمان حیات پیامبر ﷺ اشاره کرده است. بنا بر این روایات، پیامبر ﷺ در زمان حیات خویش برای نزول باران دعا می‌کرده است؛ پس معنای توسل و یا استسقا به پیامبر ﷺ این است که مردم نزد ایشان می‌آمدند و درخواست می‌کردند برای نزول باران دعا کند. بارش باران نتیجه دعای پیامبر ﷺ بوده و نه توسل به ذات یا مقام رفیع او.^۲

پاسخ به تأویل روایت استسقای عمر به عباس

اولاً، تأویلات این دسته از سلفیان خلاف فهم محدثان بزرگ اهل سنت است که وسیله بودن عباس بن عبدالمطلب را فهمیده‌اند؛ برای نمونه، ابن حجر عسقلانی در فتح الباری گفته است:

ويستبين من قصة العباس فضل استحباب الاستسقاء بأهل الخير
والصلاح وأهل بيت النبوة وفيه فضل العباس وفضل عمر؛ لتواضعه
للعباس ومعرفة بحقه.^۳

از داستان عباس، فضل و استحباب طلب باران به واسطه اهل خیر و صلاح و اهل بیت پیامبر ﷺ روشن می‌شود. همچنین در این روایت، فضیلت عباس و فضیلت عمر به خاطر تواضع و معرفتش به حق و جایگاه عباس بن عبدالمطلب ثابت می‌شود.

۱. البانی، ناصرالدین، التوسل انواعه و احکامه، ص ۵۳-۵۵.

۲. همان، ص ۵۲.

۳. عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ۲/۴۹۷.

قسطلانی نیز از زبیر بکار روایت کرده است که عمر، هنگام استسقا به عباس، گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَرِي لِلْعَبَّاسِ مَا يَرِي لِلْوَالِدِ فَاقْتَدُوا بِهِ فِي عَمَةِ الْعَبَّاسِ وَاتَّخِذُوهُ وَسِيلَةً إِلَى اللَّهِ تَعَالَى؛^۱ ای مردم! پیامبر ﷺ نسبت خویش با عباس را نسبت فرزند به پدر می دانست. پس به او (پیامبر) اقتدا کنید و وی را وسیله خویش به سوی خدا قرار دهید.

از سوی دیگر، قائلان به جواز توسل به ذوات و مقام صالحان انکار نمی کنند که توسل به دعای پیامبر ﷺ نیز مصداقی از توسل مشروع است. مدعا این است که هر دو نوع توسل، مشروع و در زمان رسول خدا ﷺ و صدر اسلام مورد عمل بوده اند و دلیلی ندارد روایات دالّ بر یکی را به خاطر وجود روایات دیگر، تأویل نمود. در این زمینه می توان به روایت استسقای ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام به ذات پیامبر اکرم ﷺ در ایام کودکی مثال زد؛ امری که رسول خدا ﷺ پس از بعثت نیز با خشنودی از آن یاد می کرد و این رضایت و امضا، شاهدی بر جواز، بلکه استحباب این گونه توسل است.

متن روایت استسقای ابوطالب به پیامبر ﷺ در ایام کودکی ایشان

بخاری از عبدالله بن دینار و او از پدرش نقل می کند:

شنیدم ابن عمر به این شعر ابوطالب استشهاد می کرد: سپیدرویی که به یمن روی او، از ابرها باران طلب می کنیم؛ پشت و پناه یتیمان و بیوه زنان.^۲

از این روایت استفاده می شود که اشعار ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام مشهور و جریان استسقا و توسل او به پیامبر ﷺ زبانزد بوده؛ تا جایی که شخصیتی؛ چون ابن عمر، آن را

۱. قسطلانی، احمد بن محمد بن ابی بکر، المواهب اللدنیة، ۳/۳۷۴.

۲. بخاری عن ... عبد الله بن دينار عن ابيه، قال سمعت ابن عمر يتمثل بشعر أبي طالب وأبيض يستسقى الغمام بوجهه ثمال اليتامى عصمه للأزامل...؛ بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ۲/۲۷.

زمزمه می‌کرده است. با این حال، در نقل بخاری، توضیح بیشتری دربارهٔ این‌که جریان چه بوده، نیامده است. برای این منظور، روایت دیگری که برخی؛ چون ذهبی آن را نقل کرده‌اند، روشن‌گر است.

ذهبی در سیر أعلام النبلاء از ابراهیم بن محمد شافعی و او به سند خویش از جلهمة بن عرفطة چنین روایت می‌کند:

وارد مسجد الحرام شدم و قریش را دیدم که گرداگرد هم نشسته‌اند و از قحطی شکایت می‌کنند و هر یک راه‌حلی پیشنهاد می‌دهد. برخی می‌گویند از لات و عزی و دیگری می‌گوید: از منات و... کمک بگیریم. اما پیرمردی که ظاهر او از بقیه بهتر بود و اندیشهٔ روشن‌تری داشت، گفت: چرا چنین می‌کنید، در حالی که هنوز بقیهٔ نسل ابراهیم و اسماعیل در میان شماست؟ گفتند: گویا منظورت ابوطالب است؟ پاسخ داد: آری. پس همه به منزل او رفتند و حاجت خود را از او خواستند... آنگاه ابوطالب همراه با پسر بچه‌ای که چون خورشید می‌درخشید، به سمت کعبه آمد. پس او را گرفت و به دیوار کعبه تکیه داد. سپس در حالی که کودک با انگشتش اشاره می‌کرد، ابرها از هر سو رو آوردند و چنان بارانی بارید که مسیل از آب فراوان باران جاری شد....^۱

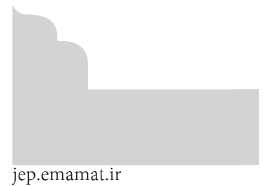
۱. ابراهیم بن محمد الشافعی، عن أبيه، عن أبان بن الوليد، عن أبان بن تغلب، قال: حدثني جلهمة بن عرفطة، قال انتهيت إلى المسجد الحرام، وإذا قریش عزین، قد ارتفعت لهم ضوضاء يستسقون، فقائل منهم يقول: اعتمدوا اللات والعزی، وقائل يقول: اعتمدوا المناة الثالثة الأخرى. وقال شيخ وسيم قسيم حسن الوجه جيد الرأي: أنى تؤفكون وفيكم باقية إبراهيم عليه السلام وسلالة إسماعيل؟ قالوا له: كأنك عنيت أبا طالب. قال: إيها. فقاموا بأجمعهم، وقمت معهم فدققنا عليه بابه، فخرج إلينا رجل حسن الوجه مصفر، عليه إزار قد اتشح به، فثاروا إليه فقالوا: يا أبا طالب أخط الوادي، وأجدب العباد فهلهم فاستسق، فقال: رويدكم زوال الشمس وهبوب الريح، فلما زاغت الشمس أو كادت، خرج أبو طالب معه غلام كأنه شمس دجن تجلت عنه سحابة قتماء، وحوله أغيلمة، فأخذ أبو طالب فألصق ظهره بالكعبة، ولأذ بأصبعه الغلام، وبصبصت الأغيلمة حوله وما في السماء قرعة، فأقبل السحاب من ههنا وههنا وأغدق وأغدق وانفجر له الوادي،

ممکن است گفته شود این جریان مربوط به دوران پیش از اسلام است و این مقدار برای استدلال به مشروعیتِ توسل به ذات و مقام صالحان کافی نیست؛ اما پاسخ این است که:

اولاً، این روایت نشان می‌دهد بر خلاف ادعای البانی، توسل به ذات پیامبر ﷺ بدعت متأخران و منحرفان نیست و در زمان حضرت نیز امری معقول و مرسوم بوده است.

ثانیاً، روایت دیگری وجود دارد که از رضایت رسول خدا ﷺ از این نحو توسل حکایت دارد:

مردی بیابان‌گرد نزد رسول خدا ﷺ آمد و از حطی شکایت و از او طلب درخواست باران کرد و به ابیاتی متمثل شد... رسول خدا ﷺ درخواست او را اجابت کرده، دعا نمود و در نتیجه باران بارید. آنگاه فرمود: «چه نیکو گفت ابوطالب! اگر زنده بود دیدگانش روشن می‌شد. چه کسی ابیات او را به یاد دارد؟» علی برخاست و عرض کرد: «گویا منظورتان این ابیات است: و أبيض يستسقى الغمام...» پیامبر ﷺ فرمود: «آری.»



jep.emamat.ir

۲۵۲

۲. توسل به ذوات و دعای صالحان بعد از وفات ایشان

آنچه گذشت دربارهٔ توسل به ذات پاک پیامبر ﷺ در زمان حیات ایشان بود؛

وأخصب النادي والبادي، وفي ذلك يقول أبو طالب:

وأبيض يستسقى الغمام بوجهه / ربيع اليتامى عصمة للأزامل

يطيف به الهلاك من آل هاشم / فهم عنده في نعمة وفضائل

وميزان عدل لا يخيس شعيرة / ووزان صدق وزنه غير عائل؛ الذهبي، محمد بن احمد بن عثمان، سير اعلام النبلاء، ۱۶۶/۱.

۱. مسلم المالاني عن أنس قال: جاء رجل أعرابي إلى النبي ﷺ فقال: يا رسول الله، اتيناك وما لنا بغير بئط ولا صبي يغط. ثم أنشد شعراً... فقام ﷺ يجر رداءه حتى صعد المنبر فقال: اللهم اسقنا الحديث وفيه: ثم قال ﷺ لو كان أبو طالب حياً لقرت عيناه. من بنشدنا قوله؟ فقام علي فقال: يا رسول الله كأنك اردت قوله: وأبيض يستسقى الغمام بوجهه. الأبيات...؛ ر.ك: بيهقي، احمد بن الحسين، دلائل النبوة، ۱۴۰/۶.

مورد اختلاف دیگر، جواز توسل به ذات پیامبر ﷺ یا عموم صالحان، حتی دعای ایشان، بعد از وفات است. سلفیان توسل به اموات را مطلقاً ممنوع می‌دانند؛ در حالی که سایر فرق اسلامی، اعم از شیعه و سنی، به ذوات پیامبر ﷺ و صالحان و دعای ایشان حتی بعد از وفاتشان متوسل می‌شوند و وجود مزارات و مضاجع اولیا، اقطاب و حرم‌های اهل بیت علیهم‌السلام در شرق و غرب جهان اسلام، نشانه‌ای روشن از این مدعا است. در مواجهه با دیدگاه سلفیان لازم بود در ابتدا مشروعیت توسل به ذات ثابت شود؛ آنگاه این واقعیت مورد تأکید قرار گیرد که:

الف. مردگان نیز - چه صالحان و چه طالحان - دارای حیاتند.

ب. میان زندگان و مردگان ارتباط وجود دارد و با مرگ رابطه قطع نمی‌شود.

ج. شواهد، بر رواج توسل به اموات در میان مسلمانان صدر اول دلالت می‌کند، که گواه مشروع بودن آن است.

دلیل قرآنی زنده بودن اموات

مبتنی بر آیات متعددی از قرآن کریم، برای مردگان حیات برزخی اثبات می‌شود. گفت‌وگوی فرشتگان با مردگان^۱، و بیان احوال مردگان بعد از مرگ و پیش از قیامت^۲ از این نمونه است. به تصریح قرآن کریم، شهدا پس از شهادتشان نیز همچنان زنده‌اند و نزد پروردگار روزی می‌خورند:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ
فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ
خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۳.

این آیه، به روشنی تصور مرده بودن شهدا را مردود دانسته و برای آنان، گذشته از رزق و روزی که وسیله ادامه حیات است، ادراکات لطیفه و علم و آگاهی قائل

۱. یس: ۲۶-۲۷؛ نحل: ۳۲.

۲. مؤمن: ۴۶-۴۷.

۳. آل عمران: ۱۶۹-۱۷۱.

شده است. خیرالدین آلوسی، مستند به احادیث فراوان منقول در صحاح و سنن، حیات برزخی پیامبران را از شهدا نیز بالاتر دانسته است.^۱ با چنین صراحتی چگونه می‌توان صرفاً به این جهت که پیامبر ﷺ از دنیا رفته است، تأثیر دعا، استغفار و توسل به ذات مطهرش را انکار کرد؟!

شبهه البانی مبنی بر وجود حجاب میان دو عالم

البانی مدعی است که با مرگ پیامبر ﷺ، حیات دنیوی او به اتمام رسید و برای همین، مسلمانان بعد از وفات در نماز به او اقتدا نمی‌کردند (۱) و برای حل مشکلات و پاسخ سؤالات خود سراغ قبر شریفش نمی‌رفتند.^۲ با وجود این، اشکال اصلی البانی چیز دیگری است. به بیان روشن، او منکر حیات برزخی پیامبر ﷺ نیست؛ بلکه مدعی است این حیات برزخی قوانین و نوامیس متفاوتی دارد که بر ما مخفی است و ارتباط پیامبر ﷺ به خاطر برزخ و حائلی که بین دو عالم وجود دارد، با زندگان قطع شده است. گواه این ادعا نیز این است که از صحابه و سلف، روایتی که نشان دهد آن‌ها برای روا شدن حاجات خود نزد قبر آن حضرت می‌رفتند، در دست نیست. در نتیجه، در مقام پاسخ به البانی و سایر هم‌فکرانش، بسنده کردن به ادله‌ای که حیات برزخی را ثابت می‌کنند کافی نیست. ابتدا باید روشن شود که حیات برزخی مانع از ارتباط میان زندگان و مردگان نیست، آنگاه این ادعا مستدل شود که مسلمانان صدر اول نیز به این امر باور داشتند و به مقتضای آن عمل می‌کردند.

پاسخ

از معانی «برزخ»، حد فاصل میان دو چیز است: «البرزخ: ما بین کل شیئین»^۳ قرآن کریم درباره دریای شور و شیرین و فاصله میان آن‌ها فرموده است: «بَيْنَهُمَا

۱. آلوسی، نعمان بن محمود، الآيات البينات في عدم سماع الأموات على مذهب الحنفية السادات، ص ۴۴.

۲. البانی، ناصرالدین، التوسل أنواعه وأحكامه، ص ۲۳.

۳. ازهری، محمد بن احمد، معجم تهذیب اللغة، ۳۱۱/۱.

بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَان»^۱. برزخ در اینجا به معنای حدّ فاصل داشتن و درهم نیامیختن است، نه وجود چیزی مانند دیوار یا جسمی دیگر که مانع از ارتباط و اتصال این دو با هم باشد. در «برزخ» بودن انسان پس از مرگ نیز به این اعتبار است که در عالمی بین دنیا و آخرت به سر می‌برد.^۲

عدم قطع ارتباط مردگان و احیا (سماع اموات)

دلیل نخست: سخن گفتن پیامبر ﷺ با کشتگان بدر و تصریح به شنیدن ایشان به روایت بخاری، بعد از این که مسلمانان اجساد کشتگان بدر را در چاه انداختند، پیامبر ﷺ بر سر چاه ایستاد و خطاب به آن‌ها فرمود: «به راستی که شما همسایگان بدی برای رسول خدا بودید...» سپس در جواب مردی که پرسید: چرا با این مردگان سخن می‌گویی؟ آنان که نمی‌شنوند! فرمود: «تو به هیچ وجه از ایشان شنواتر نیستی!»^۳

دلیل دوم: سنت نبوی سلام دادن به اموات

مضامین احادیث متعددی از رسول خدا که درباره چگونگی زیارت اموات بقیع است، از زنده و شنوا بودن ایشان حکایت دارد و وجود مانع میان زندگان و مردگان را نفی می‌کند. برای نمونه، مسلم از عایشه روایت کرده است:

پیامبر ﷺ فرمود که جبرئیل به من وحی کرده است به بقیع بروم و برای اموات استغفار کنم. پرسیدم: من چگونه با ایشان سخن بگویم ای پیامبر خدا؟ فرمود: «بگو: سلام بر مسلمانان و مؤمنان این سرزمین!»

۱. الرحمن: ۲۵.

۲. الهروي، قاسم بن سلام، غریب الحدیث، ۴۴۸/۳.

۳. روي عن النبي ﷺ أنه وقف على قليب بدر وخاطب المشركين الذين قتلوا وألقيت جثثهم في القليب: لقد كنتم جيران سوء لرسول الله، أخرجتموه من منزله وطردتموه، ثم اجتمعتم عليه فحاربتموه، فقد وجدث ما وعدني ربي حقاً. فقال له رجل: يا رسول الله ما خطابك لهام قد صدقت؟ فقال ﷺ: والله ما أنت بأسمع منهم، وما بينهم وبين أن تأخذهم الملائكة بمقامع من حديد إلا أن أعرض بوجهي - هكذا - عنهم...؛ بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ۲۲۳/۴.

خداوند درگذشتگانِ پیشین و پسین را بیامرزد.» و مطابق روایت دیگری فرمود: «سلام بر شما ای ساکنان دیار مؤمنین!... و ما به خواست خدا به شما خواهیم پیوست. خدایا! اهل بقیع غرقد را بیامرزد.»^۱

اگر بین ما و اموات حجاب و حائلی وجود دارد که مانع از ارتباط و سماع اموات است، سلام دادن به اموات با این جزئیات چه وجهی دارد؟ البانی در تمامی این موارد، دست به دامن تأویلات و توجیهاتی شده است که حتی با مبانی بزرگان پیشین سلفیه نیز در تعارض است! برای نمونه، ابن قیم جوزی در کتاب الروح، بعد از برشمردن برخی از ادله شنوا بودن اموات، می‌گوید:

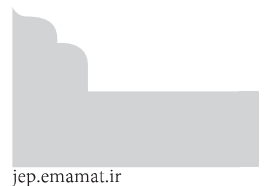
وقد علم النبي أمته إذا زاروا القبور أن يقولوا سلام عليكم أهل الديار من المؤمنين والمسلمين وإنا إن شاء الله بكم لاحقون رحم الله المستقدمين منا ومنكم والمستأخرين نسأل الله لنا ولكم العافية وهذا السلام والخطاب والنداء لموجود يسمع ويخاطب؛ پیامبر ﷺ به امت خود تعلیم داد تا در هنگام زیارت اموات، خطاب به آن‌ها بگویند: سلام بر شما ای ساکنان دیار مؤمنین!... و این سلام و خطاب، متوجه موجودی است که می‌شنود و مخاطب قرار می‌گیرد.^۲

اما البانی با متهم کردن ابن قیم به مخالفت با روش اهل حدیث، از این که با اسلوب اهل رأی و قیاس رفتار کرده، ابراز تأسف نموده است. او تهویل غیرعلمی او را تا جایی ادامه می‌دهد که حتی در انتساب کتاب الروح به ابن قیم جوزی نیز تردید می‌کند!^۳

۱. إن ربك يأمرك أن تأتي أهل البقيع فتستغفر لهم قلت: كيف أقول يا رسول الله؟ قال: قلوا السلام على أهل الديار من المؤمنين والمسلمين، يرحم الله المستقدمين منا والمستأخرين. و در روایت دیگری: السلام عليكم دار قوم مؤمنين، وأتاكم ما توعدون غدا، مؤجلون، وإنا، إن شاء الله، بكم لاحقون، اللهم، اغفر لأهل بقیع الغرقد؛ نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۶۶۹/۲.

۲. ابن قیم، محمد بن أبي بكر، الروح في الكلام على أرواح الأموات والأحياء بالدلائل من الكتاب و السنة، ۸۱/۱.

۳. آلوسی، نعمان بن محمود، الآيات البينات في عدم سماع الأموات على مذهب الحنفية السادات، ص ۶۰ (مقدمه محقق).



اما واقعیت این است که ابن تیمیه و بزرگان دیگری از مشایخ سلفیه نیز بر همین باورند (سماع اموات).

ابن تیمیه در ردّ استدلال مخالفان سماع اموات، به آیاتی از قبیل «انك لا تسمع الموتى»^۱؛ تو نمی‌توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی، استناد می‌کند و می‌گوید:

وليس في القرآن ما ينفى ذلك فإن قوله: «انك لا تسمع الموتى» إنما أراد به السماع المعتاد الذي ينفع صاحبه فإن هذا مثل ضرب للكفار والكفار تسمع الصوت لكن لا تسمع سماع قبول بفقّه واتباع كما قال تعالى: «ومثل الذين كفروا كمثل الذي ينعق بما لا يسمع إلا دعاء ونداء». فهكذا الموتى الذين ضرب لهم المثل لا يجب أن ينفى عنهم جميع السماع المعتاد أنواع السماع كما لم ينف ذلك عن الكفار؛ بل قد انتفى عنهم السماع المعتاد الذي ينتفعون به وأما سماع آخر فلا ينفى عنهم.^۲

مضمون سخن او این است که در قرآن، آیه‌ای که شنیدن اموات را مطلقاً نفی کند، وجود ندارد. «شنیدنی» که در آیه نفی شده، شنیدنی است که فایده‌ای برای شنونده داشته باشد. در این آیه کفار به اموات تشبیه شده‌اند؛ کفار هم می‌شنوند، اما نه شنیدنی که اطاعت و منفعت در پی داشته باشد.

اصرار البانی بر دیدگاه خود و انکار سماع اموات - جز موارد استثنا - در حالی است که برخی از معاصران سلفی نیز در برابر وضوح ادله حاکمی از سماع اموات تسلیم شده و این دیدگاه را کاملاً پذیرفته‌اند.^۳ حال با توجه به این‌که:

۱. جواز توسل به دعا و ذات پیامبر ﷺ ثابت شد؛^۲ مخاطب سلفی نمی‌تواند در زنده بودن مردگان و حیات برزخی تردید کند؛ و^۳ ثابت شد که میان زندگان و

۱. نمل: ۸۰.

۲. ابن تیمیه، أحمد بن عبدالحلیم، قاعدة جلیلة في التوسل و الوسيلة، ص ۲۹۸.

۳. الشنقيطي، محمدامين، أضواء البيان في إيضاح القرآن بالقرآن، ۱۳۴/۶.

مردگان حجابی وجود ندارد، به این نتیجه می‌رسیم که توسل به اموات به خودی خود محذوری ندارد؛ اما لازم است روشن شود که آیا چنین توسلی فایده هم دارد؟ به بیان فنی، آیا تشریح هم شده است؟ برای اثبات این موضوع، مراجعه به سیرهٔ سلف راه اطمینان بخشی است؛ چراکه آن‌ها، به اعتراف سلفیان، از همه به سنت آگاه‌تر و برای مسلمانان اعصار بعد حجت هستند.

شبههٔ البانی مبنی بر عدم توسل اصحاب به پیامبر ﷺ بعد از وفات ایشان
البانی مدعی است که پیامبر ﷺ پس از وفات، در شرایطی کاملاً متفاوت با شرایط حیات دنیوی قرار دارد و چون دیگر برای اصحاب امکان نداشت نزد ایشان بروند و درخواست دعا کنند، آن‌ها به عباس بن عبدالمطلب یا دیگران متوسل می‌شدند.^۱

پاسخ

بر خلاف ادعای البانی، اصحاب پیامبر ﷺ و تابعین ایشان، رحلت پیامبر ﷺ را مانع از توسل به جاه و یا دعای ایشان نمی‌دانستند. آن‌ها معتقد بودند وقتی نزد قبر پیامبر ﷺ می‌آیند، در حقیقت پیش خود او آمده‌اند. این دیدگاهی است که بسیاری از مشایخ و علمای بزرگ اسلام نیز به آن باور داشتند، و اگر منع و مخالفتی صورت گرفته، از سوی امویان و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام بوده است.^۲
برای بیان نمونه‌ای از سیرهٔ صحابه و رفتار امویان، می‌توان به این روایت احمد بن حنبل اشاره کرد:

حدثنا عبد الملك بن عمرو، حدثنا كثير بن زيد، عن داود بن أبي صالح، قال: أقبل مروان يومًا فوجد رجلاً واضعاً وجهه على القبر، فقال: أتدري ما تصنع؟ فأقبل عليه فإذا هو أبو أيوب، فقال: نعم،

۱. البانی، ناصرالدین، التوسل أنواعه و أحكامه، ص ۵۶.

۲. النبهانی، یوسف بن اسماعیل، شواهد الحق فی الاستغاثه بسید الخلق، ص ۴۰۸؛ السقاف، حسن بن علی، رسائل السقاف، ص ۳۳۴.

۳. امینی، محمد حسین، الغدير في الكتاب و السنة و الأدب، ۱۴۹/۵.

جئت رسول الله ﷺ ولم آت الحجر؛ مروان بن حکم، مردی را دید که صورت بر قبر پیامبر ﷺ گذاشته است. پس (با حالت اعتراض) گفت: می دانی چه می کنی؟! وقتی مرد روی خود را برگرداند، دیدند که ابویوب انصاری است. ابویوب خطاب به مروان گفت: نزد رسول خدا آمده ام، نه پیش سنگ!

حاکم نیشابوری این روایت را بنا بر شرط مسلم و بخاری صحیح دانسته است.^۱ کثیر بن زید (از روایت این حدیث) از سوی نسائی و عده ای دیگر تضعیف شده، اما احمد بن حنبل او را ثقه دانسته است.^۲

البانی در حالی بر تفاوت تأثیرگذار حیات و ممات پیامبر ﷺ اصرار دارد که این باور از سوی خود رسول خدا نفی شده است. در این زمینه، روایت «حیاتی خیر لکم... و مماتی خیر لکم» شاهد روشنی است.

حدیث «حیاتی خیر لکم... و مماتی خیر لکم»

ابن مسعود از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که فرمود:

أن لله ملائكةٌ سياحين يبلغونى عن أمتى السلام وقال: حیاتی خیر لکم تحدثون و يحدث لکم، ووفاتی خیر لکم تعرض علی أعمالکم، فما رأیت من خیر حمدت الله علیه، وما رأیت من شر استغفرت الله لکم^۳؛ خداوند فرشتگانی در گردش دارد که از سوی امتم به من سلام می رسانند. و فرمود: زنده بودنم برای شما خوب است؛ سخن می گوئید و با شما سخن گفته می شود. مرگم نیز برای شما خوب است؛ چراکه اعمالتان بر من عرضه می شود؛ اگر کار خیری کرده باشید خدا را شکر، و اگر کار بدی کرده باشید، برایتان استغفار می کنم.

۱. ابن حنبل، أحمد، المسند، ۵۵۸/۳۸.

۲. النیشابوری، الحاکم محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ۵۶۰/۴.

۳. الهیثمی، ابوالحسن نورالدین، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ۲۴۵/۵.

۴. البزار، ابوبکر احمد بن عمرو، البحر الزخار (مسند البزار)، ۳۰۸/۵.

این حدیث را جمعی از حفاظ^۱، از جمله هیثمی^۲ و سیوطی^۳ صحیح دانسته‌اند. السقاف، دوازده نفر از حفاظی که حدیث را صحیح دانسته‌اند، برشمرده است.^۴

بررسی حدیث «حیاتی خیر لکم... و مماتی خیر لکم»

حدیث فوق:

۱. حیات برزخی پیامبر ﷺ را اثبات می‌کند؛
 ۲. وجود مانع میان زندگان و پیامبر ﷺ در عالم برزخ را نفی می‌کند؛
 ۳. بر تأثیر و تأثر میان زندگان و پیامبر ﷺ، بعد از وفات ایشان، دلالت دارد. با وجود این و علی‌رغم معتبر دانسته شدن این روایت از سوی بزرگانی از اهل سنت، البانی و تابعان او سعی فراوانی بر تضعیف آن داشته‌اند.^۵
- این حدیث حداقل از شش طریق نقل شده است: ۱. بزار از عبدالله بن مسعود؛ ۲. با طرق سه‌گانه، از بکر بن عبدالله مزنی؛ ۳. به دو طریق از آنس بن مالک.^۶

روایت بزار از عبدالله بن مسعود

یکی از روایت‌های نخست (بزار از عبدالله بن مسعود) «ابورواد، عبدالمجید بن عبدالعزیز» است که علمای حدیث درباره‌ی او دیدگاه متفاوتی دارند. مزنی از احمد بن حنبل، یحیی بن معین و ابوداود، ثقه بودن او را روایت کرده است.^۷ ابن حبان شدیداً او را قرح کرده و به ترک حدیثش فتوا داده است.^۸

۱. السقاف، حسن بن علی، تناقضات الألبانی الواضحات فیما وقع له فی تصحیح الأحادیث و تضعیفها من الأخطاء و الغلطاء، ۳۰۵/۲.
۲. الهیثمی، ابوالحسن نورالدین، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ۲۴/۹.
۳. سیوطی، جلال‌الدین، الخصائص الکبری، ۴۹۱/۲.
۴. السقاف، حسن بن علی، رسائل السقاف، ص ۱۴۶-۱۴۷.
۵. عیسی حسین، عبدالباسط، التوسل الممنوع، ص ۱۰.
۶. البانی، ناصرالدین، سلسله الأحادیث الضعیفة و الموضوعة و أثرها السیئی فی الأمة، ۴۰۴/۲-۴۰۵.
۷. المزنی، یوسف بن عبدالرحمن، تهذیب الکیمال فی اسماء الرجال، ۲۷۴/۱۸.
۸. ابن حبان، محمد، المجروحین من المحدثین و الضعفاء و المتروکین، ۱۶۱/۲.

از سوی دیگر، قسمت دومِ روایت «حیاتی خیر لکم... و مماتی خیر لکم» در نقل‌های دیگری که با همین روات (به غیر از عبدالعزیز) روایت شده، نیامده است. البانی با توجه به این نکته و این‌که تضعیف عبدالمجید از سوی برخی به خاطر ضعف و اشتباه او در روایات بوده، بر این باور است که قسمت دوم، از متفردات عبدالمجید است و در نتیجه، روایت شاذ و غیر قابل اعتناست.^۱

سایر پنج طریق روایت

از نظر البانی سایر طرق این حدیث نیز - جز روایت غالب القطان و جسر بن فرقد از بکر بن عبدالله مزنی - شامل یک یا بیش از یک راوی ضعیف و در نتیجه غیر قابل احتجاجند.^۲

بررسی روایت بکر بن عبدالله المزنی

این حدیث اگرچه به صورت مرسل^۳ روایت شده، اما روات دو طریق از طرق سه‌گانه آن همگی ثقة، بلکه - در روایت غالب القطان از بکر بن عبدالله - از مشایخ مسلم و بخاری هستند! البانی با اعتراف به این واقعیت آن را بهترین حدیث باب دانسته، اما با استناد به این‌که محدثان حدیث مرسل را ضعیف می‌دانند، آن را نیز فاقد اعتبار برآورد کرده است.^۴

پاسخ

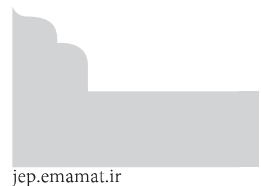
۱. دیدگاه البانی درباره حدیث عبدالله بن مسعود:
الف. مبتنی بر تضعیف عبدالمجید بن عبدالعزیز است که؛ چنان‌که گذشت، صاحب نظرانی او را ثقة دانسته‌اند.

۱. البانی، ناصرالدین، سلسلة الأحادیث الضعيفة و أثرها السیء فی الأمة، ۲/۴۰۵.

۲. همان.

۳. «مرسل» در اصطلاح حدیثی اهل سنت، حدیثی است که تابعی بدون ذکر صحابی، آن را مستقیم از رسول خدا ﷺ روایت کند؛ الطحان، محمود، تیسیر مصطلح الحدیث، ص ۷۱.

۴. البانی، ناصرالدین، سلسلة الأحادیث الضعيفة و أثرها السیء فی الأمة، ۲/۵۰.



ب. از سوی دیگر، برخی از علمای حدیث، مشکل او را نه اشتباه و خطا، که دست‌مایه اصلی البانی برای شاذ دانستن روایت اوست، بلکه اعتقاد او به دیدگاه مرجئه دانسته‌اند. از نظر ذهبی، ارجاء او افراطی نیست و بسیاری از علمای امت هم به این نوع ارجاء معتقد بوده‌اند.^۱

ج. شاذ بودن این روایت نیز با توجه به وجود حداقل دو طریق صحیح که همین مضمون را نقل می‌کنند، محل اشکال است.

۲. در اعتبار حدیث مرسل - در اینجا: مروی از بکر بن عبدالله - حتی در میان محدثان، اختلاف نظر وجود دارد و ارسال، به خودی خود، باعث اسقاط اعتبار حدیث نیست.^۲

۳. البانی روایاتی را تصحیح کرده که به هیچ وجه قوّت روایت مورد بحث را نداشته‌اند. بله، بر خلاف حدیث فوق، با سلیقه و ذائقه او هماهنگ بوده‌اند؛ برای مثال، او حدیث «من سب أصحابی فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين» را صحیح دانسته؛ با این‌که، به تصریح خودش، این حدیث نیز - مانند حدیث «حیاتی خیر لکم...» - سندی مرسل، اما صحیح و سندی ضعیف دارد! السقف سند روایت «مَنْ سَبَّ أَصْحَابِي...» را کاملاً سست و فاقد اعتبار می‌داند و تصحیح آن و تضعیف روایت «حیاتی خیر لکم...» و مماتی خیر لکم» را از تناقضات واضح البانی شمرده است.^۳

توسل مرد نیازمند به پیامبر ﷺ در زمان عثمان بن عفان، با تعلیم عثمان بن حنیف

ترمذی، نسائی، طبرانی، حاکم و بیهقی روایتی نقل کرده‌اند که بر اساس آن، صحابه رسول خدا ﷺ بعد از وفات ایشان نیز به آن حضرت متوسل می‌شدند.

۱. الذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، سیر أعلام النبلاء، ۱۴۵/۸.

۲. الطحان، محمود، تیسیر مصطلح الحدیث، ص ۷۲-۷۳.

۳. السقف، حسن بن علی، تناقضات الألبانی الواضحات فیما وقع له فی تصحیح الأحادیث و تضعیفها من الاخطاء و الغلطات، ۲/۲۹۶-۳۰۵.

بر خلاف ادعای البانی، صحابی جلیل‌القدری چون عثمان بن حنیف، تفاوتی میان حیات برزخی و مادی پیامبر قائل نبود و در زمان خلافت عثمان بن عفان، چگونگی توسل به ذات پاک پیامبر ﷺ را به مردی حاجت‌مند تعلیم داد. متن حدیث به روایت طبرانی:

طبرانی از عثمان بن حنیف نقل می‌کند: مرد نابینایی نزد عثمان بن عفان می‌آمد و از او درخواستی داشت؛ اما عثمان به او اعتنا نمی‌کرد و حاجتش را روا نمی‌ساخت. روزی مرد حاجت‌مند، عثمان بن حنیف را ملاقات کرد و مشکل خود را با او در میان گذاشت. عثمان بن حنیف به او گفت: وضو بگیر! آنگاه به مسجد درآی و دو رکعت نماز بخوان؛ بعد از آن بگو: خدایا! من به پیامبرت، پیامبر رحمت، توسل می‌جویم و به وسیله او به تو رو می‌آورم. ای محمد! من به وسیله تو به خدا رو می‌آورم تا حاجتم روا شود. مرد نابینا چنین کرد؛ آنگاه نزد عثمان رفت و این بار عثمان حاجت او را برآورد. وقتی بار دیگر مرد نیازمند، عثمان بن حنیف را دید، از او به این دلیل که گمان می‌کرد با خلیفه صحبت و برای او وساطت کرده، تشکر کرد. عثمان بن حنیف گفت: من با خلیفه سخنی نگفته‌ام؛ اما شاهد بودم که نابینایی نزد پیامبر ﷺ آمد و از کوری خود گله کرد و پیامبر ﷺ به او آموخت که وضو بگیرد، نماز بخواند... مرد نابینا چنین کرد و شفا یافت.^۱

۱. حدثنا طاهر بن عيسى بن قيرس المصري التميمي حدثنا أصبغ بن الفرغ حدثنا عبد الله بن وهب عن شبيب بن سعيد المكي عن روح بن القاسم عن أبي جعفر الخطمي المدني عن أبي أمامة بن سهل بن حنيف عن عمه عثمان بن حنيف أن رجلا كان يختلف إلى عثمان بن عفان رضي الله تعالى عنه في حاجة له فكان عثمان لا يلتفت إليه ولا ينظر في حاجته فلقي عثمان بن حنيف فشكا ذلك إليه فقال له عثمان بن حنيف انت الميضاة فتوضأ ثم اتت المسجد فصلي فيه ركعتين ثم قل اللهم اني أسألك وأتوجه إليك بنبينا محمد ﷺ نبي الرحمة يا محمد اني أتوجه بك إلى ربك ربي عزوجل فيقضي لي حاجتي وتذكر حاجتك ورح إلي حتى أروح معك فانطلق الرجل فصنع ما قال له عثمان ثم أتى باب عثمان فجاء البواب حتى أخذ بيده فأدخله عثمان بن عفان فأجلسه معه

خلاصه نقد البانی به حدیث

۱. البانی روایت رجل ضریر را، اگرچه در دلالت آن خدشه کرده بود، صحیح می‌دانست؛ اما در داستان مرد حاجت‌مند و عثمان بن حنیف، که مطابق روایت فوق در زمان عثمان بن عفان رخ داده، تردید کرده و مدعی است؛ تصحیح حدیث از سوی طبرانی در المعجم الصغیر، به اصل جریان مرد ضریر مربوط است و ارتباطی به حکایت عثمان بن عفان با مرد حاجت‌مند در زمان خلیفه سوم ندارد. ۲. روایات شیب، که از راویان این روایت است، به دو شرط قابل اعتماد است که در اینجا منتفی است:

الف. این‌که فرزندش (احمد) از او روایت کرده باشد؛

ب. این‌که او از «یونس بن یزید» روایت کرده باشد.

۳. نقل‌های دیگری وجود دارد که این زیاده (داستان عثمان بن حنیف در زمان خلیفه سوم) را ندارد و این تفرد، خود دلیل دیگری بر ضعف این روایت است.^۱

خلاصه نقد عبدالعزیز الغماری به دیدگاه البانی

۱. صرف این‌که حکایت عثمان بن حنیف با مرد نیازمند در برخی نقل‌ها وجود ندارد، تضعیف‌کننده نقل‌هایی که شامل آن هستند، نیست. موارد متعددی را می‌توان یافت که محدثانی، حتی در مرتبه بخاری، مطابق با نیاز، روایتی را منهای جملاتی که محدثان معتبر دیگر روایت کرده‌اند، نقل می‌کنند؛ اما درباره روایت مورد بحث، حاکم نیشابوری در مستدرک تصریح کرده است که:

على الطنفسة وقال حاجتك فذكر حاجته فقضاها له ثم قال له ما ذكرت حاجتك حتى كانت هذه الساعة وقال ما كانت لك من حاجة فأنا ثم ان الرجل خرج من عنده فلقي عثمان بن حنيف فقال له جزاك الله خيرا ما كان ينظر في حاجتي ولا يلتفت إلي حتى كلمته في فقال عثمان بن حنيف والله ما كلمته ولكن شهدت رسول الله ﷺ وأتاه ضرير فشكا عليه ذهاب بصره فقال له النبي ﷺ أفصبر فقال يا رسول الله إنه ليس لي قائد وقد شق علي فقال له النبي صلى الله عليه...؛ الطبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الصغیر، ص ۱۸۳-۱۸۴.

۱. البانی، ناصرالدین، التوسل أنواعه و أحكامه، ص ۸۴-۸۸.

تابعه: شبيب بن سعيد الحبطي، عن روح بن القاسم زيادات في المتن والإسناد، والقول فيه قول شبيب فإنه ثقة مأمون؛ حديث ضرير به روایت شبيب، دارای زياداتی در متن و سند است، و حرف، حرف اوست؛ چراکه مورد اطمینان و ثقة است!

۲. ادعای البانی به گونه‌ای است که گویا روایت فقط از طریق اسماعیل از شبيب روایت شده! در حالی که بیهقی در دلائل النبوة این روایت را به همین تفصیل، هم از طریق اسماعیل و هم از طریق احمد از شبيب با سندی صحیح (به تصریح الغماری) روایت کرده است.^۲

۳. هیچ حدیث شناسی دو شرط البانی را برای اعتبار روایات شبيب لازم ندانسته و این برداشت اشتباهی از سوی البانی بوده است.^۳

نتیجه‌گیری

ادله اثبات جواز توسل و شواهد آن؛ مانند عمل صحابه، تابعین و علمای مذاهب در طول اعصار، بسیار بیش از گنجایش نوشته‌ای در قالب یک مقاله است؛ اما با همین مقدار نیز روشن شد که سخت‌گیرانه‌ترین استدلال‌های به‌کارگرفته شده از سوی مخالفان توسل به ذوات زندگان و اموات نیز توان مقابله با ادله مثبت جواز آن را ندارد.

روایت عثمان بن حنیف و روایت معروف به رجل ضریر به عنوان نمونه‌ای از مهم‌ترین ادله جواز توسل به ذات پیامبر ﷺ در زمان حیات و بعد وفات ایشان، از قوت دلالی و سندی برخوردارند. مناقشاتی از سنخ اعتبارسنجی روایات مؤید توسل نیز معمولاً با نادیده گرفتن برخی مبانی حدیثی مورد قبول اهل سنت یا پناه بردن به تأویل و مبانی شخصی همراه است که قبل از شیعه، مورد اعتراض برخی از حفاظ و دانشمندان اهل سنت و نقد اساسی ایشان قرار گرفته است.

۱. النیشابوری، الحاکم محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ۷/۱، ۷۰۷.

۲. البیهقی، احمد بن الحسین، دلائل النبوة، ۱۶۸/۶.

۳. الغماری، عبدالله بن الصدیق، إرغام المبتدع الغبی بجواز التوسل بالنبی، ص ۱۱-۱۷.

بر این اساس، توسل به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه در زمان حیات ایشان و چه بعد از وفات، چه به دعا و چه به جاه و مقامشان، مبتنی بر ادله و شواهد روایی فریقین بلا مانع، بلکه مرجح و مستحسن است. شایان ذکر است که با مباحث فوق، راه برای اثبات جواز توسل به ائمه، اولیا و عموم صالحان هموار می‌شود؛ اما اثبات تفصیلی آن نیازمند مجال و پژوهشی جداگانه است.

فهرست منابع

کتاب‌ها

قرآن کریم.

ابن تیمیه، أحمد بن عبدالحلیم، قاعدة جلیلة فی التوسل و الوسيلة، چاپ اول: الادارة العامة للطبع، ریاض، ۱۴۲۰ق.

ابن تیمیه، أحمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، بی‌جا، مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، مدینه منوره، ۱۴۱۶ق.

ابن حنبل، أحمد، المسند، تحقیق: شعيب الازنؤوط، چاپ اول، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۲۱ق.

ابن حبان، محمد، المجروحین من المحدثین و الضعفاء و المتروکین، چاپ اول: دار الدعوة، حلب، ۱۳۹۶ق.

ابن قیم، محمد بن أبی بکر، الروح فی الکلام علی أرواح الأموات و الأحياء بالدلائل من الکتاب و السنة، بی‌جا، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۳۹۵ق.

زهري، محمد بن احمد، معجم تهذيب اللغة، چاپ اول: دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۱ق.

البانی، ناصرالدین، التوسل انواعه و احکامه، بی‌جا، مکتبه المعارف للنشر و الترویج، ریاض، ۲۰۰۱م.

البانی، ناصرالدین، سلسله الاحادیث الضعیفة و الموضوعة و اثرها السیئ ء فی الامة، چاپ دوم: مکتبه المعارف للنشر و التوزیع، ریاض، ۱۴۲۰ق.

امینی، محمدحسین، الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب، چاپ اول: مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، قم، ۱۴۱۶ق.

آل‌الشیخ، صالح بن عبدالعزیز، هذه مفاهیمنا، چاپ دوم، ادارة المساجد و المشاريع الخیریه، ریاض، ۱۴۲۲ق.

ألوسى، نعمان بن محمود، الآيات البيّنات في عدم سماع الأموات على مذهب الحنفيّة السادات، چاپ اول: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، رياض، ١٤٢٥ق.

بدافى، ملا محمد، القول الواضح في التوسل بالرجل الصالح، ترجمه: كمال مدرسى، چاپ اول: انتشارات كردستان، سنندج، ١٣٧٦ش.

البخارى، محمد بن اسماعيل، صحيح البخاري، چاپ اول: دار طوق النجاة، بيروت، ١٤٢٢ق.

البيزار، ابوبكر احمد بن عمرو، البحر الزخار (مسند البزار)، چاپ اول: مكتبة العلوم والحكم، مدينة المنوره، ٢٠٠٩.

البيهقى، احمد بن الحسين، دلائل النبوه، چاپ اول، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٨ق.

الترمذى، محمد بن عيسى، سنن، چاپ دوم: شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي، مصر، ١٣٩٥ق.

الرفاعى محمد نسيب، التوصل الى حقيقة التوسل، چاپ سوم: دار لبنان للطباعة والنشر، بيروت، ١٩٧٩.

الذهبي، محمد بن احمد بن عثمان، سير اعلام النبلاء، بی چا، دار الحديث، قاهره، ١٤٢٧ق.

سبحانى جعفر، التوسل مفهومه و اقسامه و حكمه، بی چا، منشورات مؤسسسه الثقليين، بيروت، ١٤١٨ق.

السقاف، حسن بن على، مجموع رسائل السقاف، چاپ دوم، دار الامام الرواس، بيروت، ٢٠٠٧.

السقاف، حسن بن على، تناقضات الالبانى الواضحات فيما وقع له فى تصحيح الاحاديث و تضعيفها من الاخطاء و الغلطات، چاپ چهارم: دار الامام النووي، عمان، ١٤٢٨ق.

سيوطى، جلال الدين، الخصائص الكبرى، بی چا، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٥ق.

الشنقيطى، محمد امين، أضواء البيان في إيضاح القرآن بالقرآن، بی چا، دار الفكر للطباعة والنشر، بيروت، ١٤١٥ق.

الطبرانى، سليمان بن احمد، المعجم الصغير، بی چا، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٣ق.

الطحان، محمود، تيسير مصطلح الحديث، چاپ نهم: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، رياض، ١٤١٧ق.

الفراهيدى، خليل بن احمد، كتاب العين، چاپ اول: اسوه، قم، ١٤١٤ق.

القسطلانى، احمد بن محمد بن ابى بكر، المواهب اللدنيه، بی چا، المكتبة التوفيقيه، قاهره، بی تا.

العسقلانی، ابن حجر، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، بی جا، دار المعرفه، بیروت، ۱۳۷۹ق.

الغماری، عبدالله بن الصدیق، إرغام المبتدع الغبی بجواز التوسل بالنبی، چاپ دوم: دار الامام النووی، عمان، ۱۴۱۲ق.

عیسی حسین، عبد الباسط، التوسل الممنوع، بی جا، مكتبة المثنی، بغداد، ۱۴۰۷ق.
المزی، یوسف بن عبدالرحمن، تهذیب الكمال فی اسماء الرجال، چاپ اول: مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۰ق.

نیشابوری، مسلم بن الحجاج، المسند الصحیح، چاپ اول، دار احیاء الکتب العربیة و دار التراث العربی، قاهره - بیروت، ۱۴۱۲ق.

النیهانی، یوسف بن اسماعیل، شواهد الحق فی الاستغاثه بسید الخلق، چاپ اول، دار التقوی، دمشق، ۱۴۳۰ق.

النیشابوری، الحاکم محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، چاپ اول، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۱ق.

الهروی، قاسم بن سلام، غریب الحدیث، چاپ اول: دائرة المعارف الاسلامیة، حیدرآباد - دکن، ۱۳۸۴ق.

الهیثمی، ابوالحسن نورالدین، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بی جا، مكتبة القدسی، قاهره، ۱۴۱۴ق.

ارنؤوط، شعیب، جامع السنة و شروحها، ۹chap/http://hadithportal.com/book&bab۴۷۸=۱۱، ۲۱ شوال ۱۴۴۳ق.